



A study and analysis of the positions of Hossein Kia Chalavi towards the governments of Aq Qoyunlu and Safavid

Ali Salarishadi 

1. Associate Professor, Department of History, Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran. Email: alisalarishadi@yahoo.com

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 3Nov2022

Received in revised
form: 25Janu2023

Accepted: 19Febr2023

Published online: 8April2023

Key word:

Hossein Kia Chalavi,
Aq Qoyunlu ,
Shah Ismail, Safavids
Qizilbash
Elias Beg Oghli.

ABSTRACT

Hossein Kia Chalavi is one of the prominent claimants and opponents of Shah Ismail and the Safavid Qazalbash. He can be considered the most powerful Iranian opponent after Agh Qoyunlu against the rise of Safavid rule. Eventually, he was able to openly enter the power struggle in the last conflicts of Agh Qoyunlu and used various opportunities to expand his political and military power and control to expand his territory. However, these conflicts and power struggles have not been properly assessed. This article tries to evaluate and analyze these issues and answer the question why Shah Ismail and Qazalbash behaved decisively and with indescribable hatred and violence towards him and the inhabitants of his territory. The importance of the issue becomes clear when we know that the Safavid historians have passed the war of Chalavi and Qizilbash with vagueness and generalities, and contemporary researchers have rarely mentioned this prominent claimant in the discussion of the formation of the Safavid government. According to the primary sources and their investigations, this article concludes that Hossein Kia Chalavi is one of the prominent and perhaps the only political-religious claimants of the Safavid dynasty, whose rule was severely complicated by Shah Ismail. Safavid historians tried to downplay this claim of the government and erase their name and memory from the memories.

Cite this article: Salarishadi, Ali (2023) A study and analysis of the positions of Hossein Kia Chalavi towards the governments of Aq Qoyunlu and Safavid. Journal of Historical Researches of Iran and Islam, vol 17, No.32 Pages:225-248.


DOI: 10.22111/JHR.2022.41716.3345



© The Author: Ali Salarishadi
Publisher: University of Sistan and Baluchestan



بررسی و تحلیل موضع گیری های حسین کیا چلاوی در قبال حکومت های آق قوینلوها و صفوی

علی سالاری شادی^۱ 

۱. دانشیار، گروه تاریخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تهران، ایران. رایانامه: alisalarishadi@yahoo.com

چکیده

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

حسین کیا چلاوی از مدعیان و مخالفان برجسته شاه اسماعیل و قزلباشان صفوی است. شاید بتوان او را قدرتمندترین مدعی ایرانی بعد از آق قوینلوها در قبال ظهور حاکمیت صفوی دانست. او در نهایت توانست در آخرین نزاع های آق قوینلوها، به صورت آشکار وارد جنگ قدرت شود و با استفاده از فرصت های گوناگون در صدد توسعه قدرت و تسلط سیاسی و نظامی برآید. تا قلمروش را گسترش دهد. اما این درگیری ها و جنگ قدرت چنانکه شایسته است مورد ارزیابی قرار نگرفته است. این مقاله می کوشد این منازعات را ارزیابی و تحلیل کند و به این پرسش پاسخ دهد که چرا شاه اسماعیل و قزلباشان با قاطعیتی تمام و با کینه جویی و خشونت بی حد وصف در قبال وی و ساکنان قلمروش اقدام نمودند؟ اهمیت موضوع وقتی آشکار می شود که بدانیم مورخان صفوی، با ابهام و کلی گویی، از کنار نبرد چلاویان و قزلباشان گذشته اند و محققان معاصر در بحث و بررسی تشکیل حاکمیت صفوی به ندرت از این مدعی برجسته یاد کرده اند. لذا با اتکا به منابع نخستین و نقد و بررسی ها آنها، این مقاله به این نتیجه می رسد که حسین کیا چلاوی از مدعیان برجسته و شاید تنها مدعی سیاسی مذهبی صفویان بود، تومار حکمرانی او توسط شاه اسماعیل به نحو خشونت آمیزی در هم پیچیده شده و مورخان صفویه کوشیدند، این مدعی حکمرانی را کم اهمیت جلوه دهند و نام و یاد آنها را از خاطره ها بزدایند...

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۸/۱۲

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۱۱/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۳۰

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۱/۱۹

واژه های کلیدی:

حسین کیا چلاوی،

شاه اسماعیل صفوی،

آق قوینلو،

قزلباش،

الباس بیگ ایغوت اوغلی.

استناد: علی سالاری شادی (۱۴۰۲) بررسی و تحلیل موضع گیری های حسین کیا چلاوی در قبال حکومت های آق قوینلوها و صفوی، مجله پژوهش های تاریخی ایران و اسلام، بهار و تابستان ۱۴۰۲، دوره ۱۷، شماره ۱ شماره پیاپی ۳۲، ص ۲۲۵-۲۴۸.

DOI: 10.22111/JHR.2022.41716.3345

© نویسنده گان . علی سالاری شادی



ناشر: دانشگاه سیستان و بلوچستان

مقدمه

همزمان با برآمدن شاه اسماعیل صفوی، حسین کیا چلاوی یکی از مدعیان قدرت بود. او از خاندان‌های متنفذ و حکومت‌گر شمال ایران بود. حوادث و وقایع فراوانی طی دو سده هشتم تا دهم بر دودمان وی گذشت. او در نهایت توانست حاکم بخش‌های از غرب مازندران، خوار، سمنان و فیروز کوه شود. حاکمیت وی مقارن با انحطاط و سقوط آق‌قویونلوها و سپس تشکیل حاکمیت صفوی بود. در این دوره کشاکش و بحران سیاسی، هرگاه مجال و موقعیتی دست می‌داد وی ضمن توسعه نفوذ خود به‌شکل مؤثری در آخرین نزاع‌های آق‌قویونلوها به ایفای نقش می‌پرداخت. این حاکم منطقه‌ای با سقوط آق‌قویونلوها در صدد برآمد تا قلمروش را به سمت ایران مرکزی و غرب ایران بگستراند. او در این کشاکش، ناگزیر با قزلباشان مواجه شد. با این اوصاف ادعاها و اقدامات حسین کیا با توجه به سابقه خاندانی و دخالت‌ها و اقدامات پیشین علیه آق‌قویونلوها می‌توانست برای طرف صفوی که تازه وارد منطقه شده بود دارای خطرات فراوان باشد، لذا سرعت واکنش شاه اسماعیل و قزلباشان و عدم موفقیت حسین کیا در پی داشت.

او در همان دوره نخست کروف‌های قزلباشان که با غلبه جویی و کشتار به عمر حکومت متزلزل آق‌قویونلوها در آذربایجان و فارس خاتمه داد، به‌طور جدی در برابر آنها ایستادگی خاصی از خود نشان داد و جان را بر سر آن نهاد و طی غلبه قزلباشی بر او و مردمان قلمروش حوادث خون‌بار و خشمونت‌بار زیادی گذشت. با این حال، نحوه مواجهه قزلباشان با ساکنان قلمرو حسین کیا چلاوی نمونه بارز کشتار و قساوت است. اما منابع معاصر واقعه و متقدم صفوی در در دوره شاه اسماعیل و طهماسب با آب و تاب فراوان با افتخار خاصی از غلبه و کشتار درمیان ساکنان قلمرو حسین کیا چلاوی یاد می‌کنند. مساله اصلی این مقاله بررسی و ارزیابی همین موضوع و رویکردهای ی است که پیرامون آن شکل گرفته است. در واقع، این نوشته می‌کوشد تا با تبیین بهتر و در چشم‌اندازی وسیع‌تر چرایی تقابل شاه اسماعیل و قزلباشان در قلمرو چلاویان را بررسی کند و همچنین چرایی ناتوانی حسین کیا چلاوی را علی‌رغم موفقیت‌های نخستینش روایت کند.

در باره پیشینه تحقیق در وهله نخست شایسته یادآوری است که منابع متأخر صفوی در دوره تثبیت دیگر اقبال چندانی به حسین کیا چلاوی نشان نداده‌اند، و همین موضع‌گیری باعث گردید

تا شاید کمتر توجه محققان را جلب نماید با وجود آنکه او یکی از برجسته‌ترین مدعیان نخستین صفویان بود. لذا محققان معاصر در تشکیل حاکمیت صفوی تحت تأثیر منابع صفوی، بی‌اقبال و بی‌توجهی به وی نشان داده‌اند. با این حال، در میان محققان تنها سیوری در دو سه سطر اشاره‌ای گذرا به حسین کیا چلاوی کرده است (سیوری ۱۳۶۳: ۲۱) و همچنین غلام سرور دقیقاً بسان مورخان صفوی با لحنی جانبدار نه و با اتهام خیانت به حسین کیا چلاوی همان مطالب متعصبانه منابع صفوی را انعکاس داده است (سرور، ۱۳۷۴: ۵۷۵۹) و دیگرانی چون رویمر اندک توجهی به وی نداشته‌اند (نک: رویمر، ۱۳۸۵). گذشته از این اشارات، باید از مقاله خوب یوسفی جمالی و حبیبی تحت عنوان «ناهمخوانی رفتارهای شاه‌اسماعیل اول با مذهب تشیع در حوادث قلعه استای مازندران» که از وجهه مذهبی به مناسبات و مخاصمه حسین کیا چلاوی و شاه‌اسماعیل پرداخته‌اند که علی‌رغم شباهت مذهبی آن دو، گویا ناسازگاری بیشتری از خود نشان داده‌اند. همچنین باید از مقاله «کیابیان چلاوی و گسترش قلمرو حکومتی آنان در دوره صفوی» از نصیری و فیضی نام برد که از منظر تاریخ محلی و منطقه‌ای به ادعاهای این خاندان پرداخته‌اند اما این مقاله از منابعی ضعیف بهره برده و دارای اطلاعات تاریخی نادرست است، علی‌رغم اهمیت مقالات مذکور، این نوشته در فضای وسیع‌تری با تأکید بر سیر حوادث منجر به نبرد و داعیه‌های امیر حسین کیا چلاوی و چرایی عدم‌توانایی در مقابله با قزلباشان و نحوه مواجهه طرفین با تکیه بر منابع اصلی دوره صفوی و تحلیل رویکرد آنها تمرکز خواهد کرد.

خاندان حکومت‌گر چلاویان (۹۰۹ ۷۵۰): پیشینه، فعالیت‌ها و ادعاها

یکی از شخصیت‌های سیاسی نظامی مشهور و تأثیر گذار در اواخر دوره آق‌قوینلوها و نخستین کورفرهای قزلباشان، حسین کیا چلاوی است. وی از خاندان کیا چلاوی می‌باشد که سرگذشتی پر فراز و نشیب در منطقه مازندران و حوالی آن داشتند. از شخصیت‌های مؤثر و متنفذ این خاندان اسکندر چلاوی معروف به اسکندر شیخی فرزند کیا افراسیاب چلاوی بود که بر بخش‌هایی از مازندران و طبرستان حاکمیت داشت. اسکندر شیخی زندگی پر فراز و فرود و توأم با فعالیت‌های سیاسی و نظامی فراوانی از سر گذراند. با این حال کم و بیش خاندان آنها در منطقه همچنان نفوذ

و حاکمیت داشتند و از جمله فیروزکوه تحت فرمان آنها بود. اسکندر شیخی از فرزندان کیا افراسیاب سپهسالار فخرالدین باوندی بود که ضمن اختلاف و درگیری‌هایی او را به قتل رساند و کیا افراسیاب شاید از سر ناچاری و تطهیر از قتل فخرالدین، به مریدی سید قوام‌الدین مرعشی درآمد تا مقبولیت از دست رفته را باز یابد چرا که محبوبیت فخرالدین باوندی در حدی بود که او را شهید خطاب کرده‌اند (اولیاء الله آملی، ۱۳۴۸: ۲۰۲). کیا افراسیاب سعی کرد تا قدرت خود را در سایه دوستی و صمیمیت با سید قوام‌الدین مرعشی حفظ نماید اما او که سیاست‌ورزی حریص و فرماندهی فعال بود نمی‌توانست وضعیت موجود را تحمل کند و سعی کرد تا خود را از سایه قوام‌الدین مرعشی خارج گرداند. در نهایت دوستی مریدانه پیشین تبدیل به خصومت شد و کیا افراسیاب طی نبردی با سید قوام‌الدین در سال ۷۶۰ به قتل رسید و حکومت آمل به قوام‌الدین مرعشی انتقال یافت و فرزندان متعدد کیا افراسیاب مدتی متواری شدند (اولیاء الله آملی، ۲۰۳، ملا شیخ علی گیلانی، ۱۳۵۲: ۵۲، مرعشی، ظهیرالدین، ۱۳۶۸: ۱۲۰-۱۲۱ و ۱۷۴-۱۷۹، ۱۸۱-۱۸۰). از میان فرزندان متواری وی، اسکندر شیخی کوچک‌ترین فرزندش با مشاوره همراهان ابتدا روی به شیراز نزد شاه شجاع و در نهایت به سبزوار پیش سرداران شتافت؛ اما با علی مؤید حاکم سربداری سبزوار سر ناسازگاری یافت و سپس به آل کرت پیوست و از آنجایی که سرداران، رقیب حاکمان آل کرت هرات بودند، پیش آمد مذکور باعث شد تا ملک معزالدین حسین او را با استقبال بپذیرد (مرعشی، ظهیرالدین، ۱۸۲). پس از چندی تیمور ظهور کرد و به هرات حمله نمود که ملک غیاث‌الدین، پسرش و اسکندر شیخی را برای اخذ امان به نزد تیمور فرستاد که حاکی از اهمیت او برای طرفین یعنی حاکم آل کرت و تیمور بود (شامی، ۱۳۶۳: ۸۴؛ مرعشی، همان، ۱۸۲). تیمور، اسکندر شیخی را نزد خود نگهداشت و از او اطلاعات درونی هرات را جویا شد (شامی، همان). احتمالاً به تحریک وی بود که تیمور به عمر حاکمیت سادات مرعشی در قلمرو پیشین خاندان چلاوی خاتمه داد (مرعشی، همان، ۱۸۲) و مجدد حاکمیت منطقه را به آنها واگذار کرد (سال ۷۹۴). (در باره حمله تیمور به مازنداران نک: میرجعفری، ۱۳۸۳: ۱۸۳۳)، همکاری و همراهی اسکندر شیخی با تیمور تا چندین سال تداوم یافت و حتی در لشکرکشی هفت ساله تیمور حاضر بود و در فهرست همراهان

او در نبرد با بایزید اول عثمانی قرار داشت (شامی، همان، ۲۵۵). اما مناسبات حسنه میان آن دو ادامه نیافت و اسکندر شیخی که قلاعی در اختیار داشت قلعه فیروز کوه را به فرزندش حسین سپرد و علیه تیمور شورش کرد و به قتل رسید. کیا حسین اول، فرزند اسکندر شیخی در قلعه فیروز کوه مقاومت کرد تا سر پدرش اسکندر شیخی را برای وی فرستادند که دست از مخالفت و قلعه داری برداشت و تسلیم گردید (مرعشی، همان، ۲۴۳-۲۴۴؛ شیخ علی گیلانی، ۵۳) بقایای خاندان مذکور در منطقه همچنان قدرت داشتند و حتی در برابر اوزون حسن هم مقاومت‌هایی کردند (روملو، ۱۳۸۴ : ج ۲/۷۴۹۷۵۰). پس از مدتی یکی از نوادگان اسکندر شیخی یعنی حسین کیا (دوم) چلاوی در منطقه سنتی تحت نفوذ خاندانش یعنی مناطقی از غرب مازندران واز جمله آمل، فیروز کوه، خوار، سمنان و... قدرت نسبتاً مستحکمی ایجاد کرد. این حسین کیا چلاوی فرزند کیا علی بن کیا لهراسب بن کیا حسین (اول) بن اسکندر شیخی بود. بدین سان این خاندان حکومت‌گر به تلاش‌های وسیعی برای کسب قدرت حتی در قبال حاکمیت‌ها و سلسله‌های فرا منطقه‌ای و مقتدری چون تیمور، اوزون حسن و در نهایت صفویان دست زدند و گویا هدف آنها دستیابی به حاکمیتی فراگیر و فرا منطقه‌ای به خصوص در ایام اسکندر شیخی و حسین کیا چلاوی در مقابله با تیموریان و صفویان بود. از بد اقبالی و یا شاید از عدم درک درست از موقعیت و جایگاهشان بود که چلاوییان هرگاه ادعاهای بزرگی را مطرح کردند در عصر حاکمیت‌های مقتدر و جدیدالتأسیس بود که آنها تدارکی در قبال آن نیندیشیده بودند واز طرفی شاید محلی گرایی شدید آنها و عدم وجود چشم‌انداز بلندپروازانه و کندی و تانی فراوان و عدم جذب و همکاری سایر حاکمیت‌های محلی اطراف و حتی دشمنی با آنها، در ناکامی همیشگی آنها نقش اساسی داشت و پس از طرح آخرین ادعاها و اقدامات حسین کیا در عصر نخست صفوی برای همیشه صحنه منطقه و تاریخ را ترک کردند.

حسین کیا چلاوی

در ابتدا باید خاطر نشان کرد که حسین کیا چلاوی مغضوب همه مورخان عصر بوده‌است و تمام نوشته‌ها درباره او از قلم دشمنانش تراویده‌است که باید تا حد زیادی جانب احتیاط را مرعی داشت. مورخان ترکمانی مانند روزبهان خنجی، مورخان محلی مانند میر تیمور مرعشی و منابع صفوی، با

حسین‌کیا دشمنی می‌ورزند. همان‌گونه که خواهد آمد، روزبهان خنجی از وی ابراز انزجار نموده و او را متهم به نفاق، مکر و غدر کرده است (روزبهان خنجی ۱۳۸۲: ۱۲۵). میر تیمور مرعشی که از دو سمت وسو (خاندان مرعشی و صفویان) با حسین‌کیا دشمنی می‌روزد و او را شقی و ظالم، بی‌خرد و گمراه، متکبر و... خطاب کرده است (مرعشی، میر تیمور، ۱۳۵۶: ۳۹، ۶۳، ۶۶). اما مورخان صفوی به همان نسبت با دشمنی بیشتری به وی نگریسته‌اند و نوشته‌های آنها در حق وی مملو از ناسزا و دشنام است (اسکندر بیگ منشی، ۱۳۷۷: ج ۱/صص ۳۰۳۱). اما علی‌رغم آن، مورد و مصداق خاصی در مناسبات با مردم و یا ظلم و تعدی از وی گزارش نکرده‌اند.

الف: حسین‌کیا چلاوی و حاکمیت آق‌قویونلوها

چلاویان، کیابیان چلاوی و گاهی آل افراسیاب از حکمرانان محلی به‌خصوص در ناحیه طبرستان و گاهی حوالی آن بودند که اوج قدرت و گستره قلمرو آنها در دوره حاکمیت حسین‌کیا چلاوی بوده که به حکمرانی رستم‌دار، کجور، دماوند، فیروزکوه، قومس، ورامین و حتی مدتی بر ری، دست یافت (نصیری و فیضی، ۱۳۹۲: ۲۵). همان‌گونه که گذشت سابقه ادعای خانوادگی وی در امر حکمرانی و حتی توسعه‌طلبی به قرن قبل باز می‌گشت. این امیر حسین‌کیا که به نوشته اغلب منابع صفوی یکی از مدعیان متعدد حکمرانی در فاصله میان سقوط آق‌قویونلوها و سال‌های نخست ظهور صفویان بود (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۱۵۶۱۵۷؛ روملو، ۱۳۸۴: ج ۲/ ۹۷۸) که نقش آفرینی و دخالت‌های خود را در دوره بعد از امیر حسن بیگ آق‌قویونلوها شروع کرده بود. فعالیت‌های وی در عصر انحطاط آق‌قویونلوها و بر آمدن صفویان شدت بیشتری گرفت و به چهره‌ای مؤثر و قدرتمند تبدیل گردید، به‌گونه‌ای که جناح‌های مختلف آق‌قویونلو گاهی خود را نیازمند یاری او یافته و به وی در دسته‌بندی‌ها توسل می‌جستند. هرچند او گاهی با ترکمانان آق‌قویونلو مناسبات حسنه و دوستانه‌ای داشت.

اولین دخالت جدی حسین‌کیا چلاوی به سال‌ها قبل یعنی سال ۸۸۲ در شورش مرادبیگ بن جهانگیر علیه سلطان خلیل، جانشین اوزون حسن بر می‌گردد. مرادبیگ حاکم ساوه سر از اطاعت سلطان خلیل (۸۸۱۸۸۳) پیچید و با سپاهیان تحت امر به قصد تصرف تبریز در حرکت آمد. او در

دشت سلطانیه سپاهیان خلیل را شکست سختی داد. چون این خبر به سلطان خلیل رسید؛ او شخصاً در صدد مقابله برآمد و آن باعث شد تا مراد بیگ دچار تزلزل گردد و دست به عقب‌نشینی زند. خلیل سلطان فرمانده‌اش یعنی شرف‌الدین عثمان بیگ را به تعقیب او فرستاد. مرادبیگ بن جهانگیر چون توان مقابله نیافت به حسین کیا در قلعه فیروز کوه پناه برد. امرای سلطان خلیل، فیروز کوه را تحت محاصره در آوردند. آنها به تهدید حسین کیا چلاوی دست زدند و او را ناچار مجبور به تسلیم مرادبیگ به امرا سلطان خلیل کردند (نک: روزبهان خنجی، همان، ۱۲۲ به بعد؛ سیفی قزوینی ۱۳۶۳: ۳۶۳؛ روملو، همان، ج ۸۰۹/۲ بوداق منشی، ۱۳۷۸: ۸۱). روزبهان خنجی از این حرکت حسین کیا چلاوی ابراز انزجار شدیدی نموده و او را متهم به نفاق، مکر و غدر در حق مرادبیگ کرده و نوشت که حسین کیا به واسطه این غدر و فتاکی در عالم اسم غداری و بی باکی بر آورد (روزبهان خنجی، همان، ۱۲۵). او همچنین این اقدام را بر حسین بیگ چلاوی نامبارک شمرده است چرا که پس از مدتی بکر بیگ موصل و والی ری به قلمرو حسین کیا چلاوی لشکر کشید و او را دستگیر و روانه اردو کرد که به زعم وی چندان قرب و منزلتی برای او قائل نبودند (همان، ۱۲۵، ۱۲۷). بنابراین در دوره سلطان خلیل، حسین کیا چلاوی برای مدتی قلمرو خود را از دست داد و گویا پس از مرگ سلطان خلیل (۸۸۳) که چندان طول نکشید، مجدد قدرت را در قلمرو خود به دست آورد چرا که در موارد بعدی از حضور مؤثر اودر جناح‌بندی طرف‌های آق‌قویونلو یاد کرده‌اند. دومین دخالت جدی او در جریان شکست و فرار محمدی میرزا از ترس الوند وی به سلطان بود. گویا حسین کیا چلاوی از واقعه پیشین عبرت نگرفته بود. این بار به محمدی میرزا که متواری بود در قلعه استا پناه داد. الوند وی به سلطان در قم قشلاق کردند و امرا و سپاهیان در ورامین موضع‌گیری کردند. در این ایام یعنی سال ۹۰۴ محمدی میرزا و حسین کیا چلاوی با استفاده از غیبت الوند وی به سلطان به سپاهیان آنها تحت فرماندهی گزل احمد در ورامین شیخون زدند و محمدی میرزا از تنگی قلعه رهایی یافت و راه عراق را در پیش گرفت (بوداق منشی ۱۳۷۸: ۹۶؛ روملو، همان، ج ۲ / ۹۲۷؛ سیفی قزوینی، همان، ۳۷۵). همین حادثه موجب اعتبار بیشتر حسین کیا چلاوی در منطقه برخلاف دوره قبلی شد. پس از این رخداد، هرچند محمدی میرزا توفیقی حاصل

نکرد و قلمرو آق‌قویونلوها میان الوند و مراد تقسیم شد، اما با توجه به حضور قدرتمندانه حسین‌کیا چلاوی در آستانه هجوم قزلباشان، قدرت او در عصر انحطاط و انقراض آق‌قویونلوها افزایش یافت.

ب حسین‌کیا چلاوی و حکومت‌های محلی مازندران.

حسین‌کیا چلاوی در مقدرات و اختلافات داخلی مازندران نیز نقش فعالی داشت. او در نبردهای داخلی مازندران از جمله نبردهای میر شمس‌الدین مرعشی به فرماندهی رستم آقا روز افزون علیه محمد دیو نیز مشارکت داشت. او در این میان به درخواست و استمداد محمد دیو برای مقابله با مرعشیان پاسخ داد. محمد دیو که در تنگنا و تحت فشار رستم آقا فرمانده شمس‌الدین مرعشی قرار گرفته بود از حسین‌کیا چلاوی در خواست همکاری و پشتیبانی کرد. حسین‌کیا به ندای او پاسخ گفت. اما در نهایت محمد دیو شکست خورد و به قتل رسید (نک: مرعشی، ۱۳۵۶: ۳۵، ۳۷). رستم آقا روز افزون پس کارسازی و قتل محمد دیو برای تلافی و مقابله با حسین‌کیا چلاوی به فیروز کوه که قلمرو حسین‌کیا بود حمله کرد و آن را تصرف نمود. حسین‌کیا چلاوی که نادم گشته بود در قلعه استا به قلعه داری پرداخت و به صوابدید اطرافیان از رستم آقا صلح طلبید که ضمن موافقت با آن، از حسین‌کیا مجبور شد تا از بخشی از قلمرو از جمله قلعه فیروز کوه صرف‌نظر کند (همان، ۳۹). هر چند در مراحل با اختلاف در اردوگاه حکومت مرعشیان مازندران آن را بازپس گرفت. بدین‌سان وی در مداخله ناسنجیده بخشی از قلمرو خود را از دست داد و دشمنی بیشتر حاکمان و خاندان مرعشی و سایرین را برانگیخت. در ایام درگیری حسین‌کیا چلاوی با قزلباشان، حکمران واقعی منطقه مازندران رستم آقا روز افزون فرمانده سید شمس‌الدین مرعشی و ولیعهدش سید کمال‌الدین بود. میان حاکم و فرمانده اختلاف نظر بود. رستم آقا دلخوشی از صفویان نداشت و بلکه در صدد گسترش مناسبات با شیبک خان ازبک بود. در حالیکه شمس‌الدین مرعشی با ظهور شاه‌اسماعیل صفوی از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید و از اولین حاکمان محلی بود که خود را به اردوی شاه‌اسماعیل رساند (همان، ۶۱، ۶۲).

ج: حسین کیا چلاوی و حکومت صفوی

منابع صفوی در مورد چرایبی و چگونگی آغازین نبرد و اختلاف حسین کیا چلاوی و قزلباشان چندان مطالب واضحی را بیان نکرده‌اند. نقطه عزیمت اختلاف میان وی و قزلباشان چندان روشن نیست. اینکه مورخان صفوی از طغیان و عناد و شورش او یاد کرده‌اند (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۱۸۳؛ امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۰۳) حتی در سیاق تاریخ سنتی نظر درستی نیست چرا که حکومت او از قبل وجود داشت و ربطی هم به حکومت نو پای صفوی نداشت که تصور شود علیه آنها شورش کرده باشد، در حالیکه عکس آن، آنها نیروی مهاجم جدید بودند. در مجموع منابع صفوی با بیان کلیشه‌ای و استفاده از اصطلاحات مبهم نامفهومی چون عصیان، طغیان، سرکشی، بی ادب، گستاخ، بد سلوک و... در حق وی بسان سایر مخالفان استفاده کرده‌اند (غفاری قزوینی ۱۳۴۳: ۲۶۸؛ قمی، قاضی احمد، ۱۳۵۹: ج ۱/ص ۸۰؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۱۶۸). در این میان دشنام‌گویی‌ها و کلمات بی وجه و سراسر نامناسب اسکندر بیگ منشی خود حکایت دیگر است و شاید تا حدی نشان از آن دارد که حسین چلاوی از موضعی برتری نسبت به شاه اسماعیل و قزلباشان رفتار می‌کرده‌است. اسکندر بیگ می‌نویسد: «او - حسین کیا چلاوی بیشتر از بیشتر باد نخوت و غرور بکاخ دماغ راه داده با ملازمان آستان سدره نشان پادشاهی بی ادبانه سلوک می‌نمود... الیاس بیگ را به دفع شر او نامزد فرمودند... او به مکر و حيله و غدر آن ترک ساده دل (الیاس بیگ) را با جمعی ... به درجه شهادت رسانید. حقیقت گردن کشی و خودسری و جسارت بی ادبی های او به مسمع جاه و جلال رسید دفع فتنه آن بد کردار و گوشمال دیوساران جبال رستم‌دار پیشنهاد همت ساخته... و عاقبت جثه خبیثه‌اش به آتش قهر قهرمان سوخته گردید» (اسکندر بیگ منشی همان، ج ۱/صص ۳۰۳۱). و از طرفی منابع متأخر صفوی مانند نویسنده قصص الخاقانی مدعی است که امیر حسین کیا چلاوی به اغوای ترکمانان به الکای همایون دست‌درازی می‌کرد (شاملو، ولی قلی ۱۳۷۱: ۳۸). بدین‌سان منابع صفوی موضوع خاص و چشمگیری را برای اختلاف و مخاصمه بیان نکرده‌اند و با ابهام و طرح مسائل کلی و با دشنام‌گویی علیه حسین کیا چلاوی موضوع را از سر گذرانده‌اند. اما در ورای آن همه دشنام و استعمال کلمات بی وجه و نامناسب در حق حسین کیا

چلاوی و مردم قلمروش حقایق و واقعیاتی نهفته بود چرا که او می‌توانست به‌صورت جدی حاکمیت نو پای صفوی و قزلباشان را به چالش بکشد. اینکه شاه‌اسماعیل و قزلباشان با جدیت خاصی در صدد سرکوب وی و کشتار وحشتناک قلمرو او برآمدند حکایت از آن دارد و همچنین رفتار با جنازه وی که اغلب منابع صفوی بر آتش زدن آن تأکید می‌کنند، حاکی از احساس خطر از جانب وی و نفرت از او ساکنان دیارش دارد چرا که یکی از محکم‌ترین مقاومت‌ها در برابر پیشروی قزلباشان محسوب می‌گردید، به‌طوری‌که شاه‌اسماعیل و اکثریت قزلباشان همراه وی که در ایالت فارس حضور داشتند با وصول اخبار قتل الیاس بیگ احساس خطر کردند و سراسیمه و با به‌سرعت خود را به مقابله با امیر حسین چلاوی رساندند.

شاه‌اسماعیل و قزلباشان به دلایلی متعددی در باره شخصیت و قدرت حسین‌کیا چلاوی احساس خطر می‌کردند، از جمله:

در وهله اول حسین‌کیا چلاوی شیعه مذهب بود. از این بابت برخلاف سایر مخالفان به سهولت اتهام نواصب و خوارج در حق وی امکان نداشت. هرچند تشیع حسین‌کیا چلاوی با نگرش غالبانه قزلباشان تفاوت زیادی داشت، اما برای قزلباشان مذهب وسیله و دستاویز بود آن‌ها در قبال مشعشیان که شاید شبیه‌ترین اعتقادات را با آنها داشتند، نیز به شدیدترین وجه برخورد کردند. پس در مجموع طرح ادعاهای مذهبی در حرکت صفوی‌قزلباش به‌خصوص علیه حسین‌کیا چلاوی فاقد اعتبار است. اما مساله مهم اینکه آنها در وجود و شخصیت امیر حسین‌کیا رقیب جدی مذهبی می‌دیدند، رفتار بسیار خشن با وی و ساکنان قلمرو او و رفتار با جنازه وی را باید در همان راستا شمرد. جالب آنکه مورخان و منابع صفویه هیچ‌گاه از مذهب حسین‌کیا چلاوی یاد نمی‌کنند که این سکوت عمدی از بابت حضور یک رقیب مذهبی جدی است که صفویان دوست نداشتند چنین مواردی مطرح گردد. طرح اعتقاد مذهبی حسین‌کیا چلاوی می‌توانست ادعای مطلق‌گرایی صفویان را در ترویج فرقه ناجیه اثنی عشریه را با چالش مواجه سازد. درنهایت منابع صفوی به‌هیچ‌وجه به مذهب شیعی حسین‌کیا اشاره نمی‌کنند. تا آنجایی که ملاحظه گردید تنها خورشاه از تشیع حسین‌کیا چلاوی با شگفتی یاد می‌کند که علی‌رغم آن چرا با اسماعیل و قزلباشان مخالفت ورزیده است

(خورشاه بن قباد الحسینی، ۲۲) که باید خاطر نشان کرد خورشاه مورخ دربار صفوی نیست و از سنت‌های مورد علاقه صفویان اطلاع چندانی نداشت که اظهار شگفتی کرده‌است.

دومین دلیل آنکه حسین کیا چلاوی سابقه خانوادگی و حکومت‌گری طولانی داشت و این خود برای وی مقبولیت و مشروعیتی به‌خصوص در قلمروش و حوالی آن ایجاد می‌کرد که به‌خصوص در قبال شاه‌اسماعیل و قزلباشان نو رسیده که دست به کشتارهای زیادی نیز زده بودند، می‌توانست چالش‌برانگیز باشد. مخصوص اینکه حداقل توده مردم قلمرو وی با حسین کیا مشکل خاصی نداشتند و منابع صفوی علی‌رغم آن همه دشمنی نکته‌خاصی که دال بر نارضایتی از وی به‌دست نداده‌اند. بدین‌سان حسین کیا چلاوی یک رقیب جدی و خطرناک سیاسی، نظامی و اجتماعی بود.

سومین نکته در موقعیت منطقه‌ای قلمرو حسین کیا چلاوی باز می‌گشت که از دو جهت اهمیت داشت. اول آنکه موقعیت جغرافیایی منطقه او اهمیت خاصی داشت چرا که به سهولت به مناطق مختلفی چون عراق عجم، خراسان و مرکز ایران دسترسی داشت و از طرفی مانع از دسترسی به خراسان و طبرستان و مازندران گردد. همچنین او بر شاه‌راه خراسان - عراق عجم تسلط کامل داشت و هرگونه ترددی در آن با وجود وی غیر ممکن بود. گذشته از آن از نظر جغرافیای طبیعی منطقه او با برخورداری از مناطق کوهستانی و وجود قلاع متعدد و صعب‌العبور می‌توانست به یک دژ طبیعی مخالف وضع موجود تبدیل گردد و چیز شبیه دولت اسماعیلی را موجب گردد.

چهارمین مساله عمده آنکه اغلب مخالفان قزلباشان و شاه‌اسماعیل به‌خصوص سران و بقایای ترکمانان آق‌قویونلو مانند مرادبیگ جهانشاهی به قلمرو وی پناه برده بودند. در همه نبردهای حسین کیا و قزلباشان، ترکمانان جزء ثابت نیروهای حسین کیا محسوب می‌شدند. اغلب منابع صفوی حمله حسین کیا چلاوی را به قلمرو شاه‌اسماعیل را به اغوای همان ترکمانان منسوب کرده‌اند (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۰۳، ۲۱۷؛ جهانگشای خاقان ۱۳۶۴: ۱۹۳، ۱۳۹؛ شاملو، ولی قلی ۱۳۷۱: ۳۸).

گذشته از تمام موارد فوق و در نهایت باید توسعه‌طلبی و بلند پروازی‌های حسین کیا چلاوی چه از نظر شخصیتی و رفتارهای پیشین وی در عصر آق‌قویونلوها و نبرد با حکومت‌های محلی مازندران و همین مقابله جویی اخیر و یا از منظر سابقه خانوادگی به‌عنوان یک خاندان حکومت‌گر که اغلب

داعیه‌دار بوده‌اند، لحاظ گردد. اینکه شاه‌اسماعیل با شنیدن قتل الیاس بیگ به سرعت ایالت فارس به سمت ری ترک کرد، حاکی از اهمیت موضوع بود. با این وصف، در ادامه مخاصمه و مقابله طرفین، مؤلف جهانگشای خاقان مدعی است که حسین‌کیا چلاوی ضمن طغیان با لشکریانی انبوه در حدود ۱۲ هزار نفر با مرادبیگ جهانشاهی به حوالی و حواشی ممالک عراق واز جمله ری قدم جسارت نهاد واز طرف شاه‌اسماعیل، الیاس بیگ ایغوت اوغلی که امیر سرحد دار آذربایجان بود فرمان یافت که به طرف رستمدرار رفته و شروی را کم نماید (جهانگشای خاقان، همان، ۱۳۹، ۱۹۳، به بعد). در این میان ابهام زیادی وجود دارد که آیا حسین‌کیا چلاوی به حواشی ممالک عراق (عجم) حمله و شهرری را تصرف کرده‌بود؟ این چندان روشن نیست و بعید است. چرا که امینی هروی از خلاف و طغیان او با وجود تعداد زیادی از ترکمانان در قلمرو حسین‌کیا چلاوی یاد کرده‌است واز لشکرکشی او به ممالک عراق یا همان شهر ری یادی ننموده‌است. گویا این الیاس بیگ ایغوت اوغلی بود که به قلمرو حسین‌کیا چلاوی در نتیجه فرمان مذکور لشکرکشی کرد (امینی هروی، ۲۱۷ به بعد). اما برخلاف دو گزارش فوق، سیفی قزوینی با اشاره به عصیان حسین‌کیا چلاوی، از لشکرکشی او به ری و قتل حاکم آنجا یعنی الیاس بیگ ایغوت اوغلی یاد کرده‌است (سیفی قزوینی، همان، ۳۹۷-۳۹۶). در رفع این تضاد و تناقض شاید بتوان آن را این‌گونه حل و فصل کرد که بنای سیفی قزوینی بر اختصار و فرجام کار بوده‌است. اما او می‌نویسد حسین‌کیا چلاوی بود که طی لشکرکشی حاکم قزلباش ری را به قتل رساند. در حالیکه در موارد فوق، عکس آن، هجوم از سوی الیاس بیگ صورت گرفته‌است. خواند میر نیز که اغلب همان خط و ربط منابع مذکور و متقدم را دارد، از عزیمت و حمله الیاس بیگ به ولایت رستمدرار خبر می‌دهد که حسین‌کیا چلاوی به مقابله او شتافت. الیاس بیگ چون توان مقابله در خود ندید به قلعه ورامین عقب نشست. اما چون فتح قلعه میسر نبود کار به گفتگو و مذاکره و صلح کشید (خواند میر، ج ۴/۴۷۵).

همین مطالب را جناب‌دی نیز مورد تأکید قرار داده‌است که امیر حسین‌کیا چلاوی سرکشی کرد و الیاس بیگ ایغوت اوغلی را برای مقابله و تنبیه او فرستادند و چون مقابله با او خارج از حزم و احتیاط بود، الیاس بیگ به قلعه ورامین عقب نشست و تحصن اختیار نمود تا اینکه امیر حسین

مزورانه او را به صلح و فرود از قلعه دعوت کرد و به عهد و پیمان خود وفا نمود (جنابدی، ۱۳۷۸: ۱۶۸ به بعد). هر چند بعضی منابع صفوی مانند امینی هروی ادعا کرده‌اند که حسین کیا چلاوی طی این مذاکره به شاه اسماعیل اظهار فرمانبرداری کرد که البته درست نیست (امینی هروی، همان، ۲۱۸)، و حتی مؤلف جهانگشای خاقان مدعی است که حسین کیا چلاوی قصد داشت تا الیاس بیگ را نزد مرشد کامل (اسماعیل) واسطه شفاعت سازد (جهانگشای خاقان، همان، ۱۹۴). اما بر اساس اغلب منابع صفوی در نهایت آنچه به وقوع پیوست اینکه الیاس بیگ از قلعه فرود آمد و حسین کیا چلاوی او را به قتل رساند. البته چون هیچ گزارشی معارضی در قبال منابع صفوی در دست نیست باید در مواردی از این ادعاها شک کرد. از جمله ادعای شفاعت مؤلف جهانگشای و امینی هروی سخت جانبدارانه می‌باشند. احتمالاً هیچ عهد و پیمانی میان حسین کیا چلاوی و الیاس بیگ منعقد نگردیده بود بلکه او مجبور به تسلیم شده بود، چرا که او از همان ابتدا در لشکرکشی عقب‌نشینی کرد که نشان از آن داشت که از قدرت چندانی برخوردار نبوده است. اگر ادعای منابع صفوی درست باشد که حسین کیا چلاوی، به‌رغم امان دادن به الیاس بیگ، او را به قتل رساند، حکایت از آن دارد که وی اسماعیل و قزلباشان را چندان جدی نمی‌گرفت و استواری و پایداری نیز می‌رساند که در میان مردم منطقه از محبوبیت برخوردار بوده است و شاه اسماعیل را هم به رسمیت نمی‌شناخت. جهانگشای خاقان به تصمیم مردم برای مقاومت اشاره می‌کند که حاکی از آن است مردم منطقه از استیلاي اسماعیل و قزلباشان ناخرسند و پشتیبان حسین کیا چلاوی بودند (همان، ۲۰۰۲: ۲۰۲).

قتل الیاس بیگ که یکی از سران اهل اختصاص بود، برای قزلباشان و شاه آنها بسیار سخت بود؛ در حالیکه در همان ایام شاه اسماعیل به باده‌گساری و خوش‌باشی ناشی از غلبه بر سلطان مراد آق قویونلو مشغول بود، این واقعه آن را به تلخکامی تبدیل کرد. لذا تمام نیروهای قزلباش همراه اسماعیل پس از فتح ایالت فارس و بخش‌هایی از عراق عجم به طرف ری سرازیر شدند تا به قلمرو حسین کیا چلاوی حمله نمایند. در رمضان سال ۹۰۹ از قم به سمت مازندران حرکت کردند. تعداد سپاهیان قزلباش در این لشکرکشی ذکر نگردیده است اما با توجه به حضور اسماعیل و سران

قزلباش از جمله عبدی بیگ توچی و بیرام بیگ امیر دیوان و حسین بیگ له‌له شاملو، محمود بیگ قاجار باید تعداد سپاه قزلباش بسیار بوده باشد (همان، ۱۹۷)، با توجه به توصیف امینی هروی از بخشی از سپاهیان سه‌هزار نفری قزلباشان شاملو به فرماندهی عبدی بیگ شاملو که او را شیر بیشه شجاعت و مردانگی خوانده‌است باید تعداد سپاهیان زیاد بوده باشد (امینی ۱۳۸۳: ۲۲۵)، چراکه به قیاس قبیله شاملو، باید سایر قبایل قزلباش نیز کم و بیش چنین حضوری داشته‌باشند. از طرفی در همان ایام حسین‌کیا چلاوی از ناحیه محمد حسین میرزا فرزند سلطان حسین بایقرا حاکم استرآباد مورد حمله قرار گرفت تا منطقه سمنان را از تصرف حسین‌کیا چلاوی بیرون آورد، اما حسین‌کیا با یک حمله سریع، سپاه او را شکست داد و وادار به عقب‌نشینی کرد (جهانگشای خاقان، همان، ۱۹۷؛ روملو، همان، ج ۲/ ۹۹۳).

ابتدا حمله قزلباشان به قلعه گل‌خندان صورت گرفت. کوتوال قلعه، کیا اشرف با قتل سفیر شاه‌اسماعیل که برای اتمام حجت رفته بود، مصمم به مقاومت گردید. در پی آن قزلباشان قلعه را محاصره کردند؛ و علی‌رغم مقاومت سخت، قلعه سقوط کرد و به‌موجب فرمان شاه‌اسماعیل خواص و عوام به قتل رسیدند که دیاری در آن حصار نماند و ندای من کل علیها فان در آن به گوش رسید و قلعه نیز تخریب گردید (جهانگشای خاقان، همان، ۱۹۷۱۹۹). امینی هروی در وصف قتل ساکنان گل‌خندان با شور شعف خاصی می‌نویسد: «زن و مرد واصحاب صلح و ارباب نبرد به‌تمام عرصه تیغ انتقام شدند و از اعلی‌علیین آن قلعه در اسفل السافلین مقام گرفتند. مردان دست از زندگی افشانند و زنان در قید کنیزی و بندگی در ماندند» (امینی هروی، همان، ۲۲۱). پس از قتل مردم گل‌خندان و به اسارت بردن مردان و زنان آن، دماوند و حوالی آن نیز عرصه نهب و غارت و کشتار شد. در این میان کوچک‌ترین تفاوتی در نحوه رفتار و عملکرد اسماعیل و قزلباشان با مغولان وجود ندارد و حتی تا حدی خشونت بارتر از مغولان چرا که حداقل گاهی آنها اگر کسی تابعیت و ایلی می‌پذیرفت، درنگی می‌کردند در حالیکه به تعبیر امینی اینان به اصحاب صلح هم رحم ننمودند. بی‌سبب نیست که خواندمیر در باره این قتل‌عام شدگان کلمه یاسارا به کار برده است (خواندمیر، ۱۳۶۲: ج ۴/ ۴۷۸). سپس مناطق دیگر جنب قلعه و سایر مناطق را تصرف نمودند. حسین‌کیا چلاوی

چون خبر سقوط قلعه گلخندان را شنید، قلعه فیروزکوه را به امیر کیا علی ضماندار قلعه سپرد و خود راهی قلعه استا شد (جهانگشای خاقان، ۱۹۹). اشتباه حسین کیا همین مقابله پراکنده و قلعه داری بود. تکیه او بر قلعه داری باعث پراکندگی نیروها و همچنین تصمیم‌سازی غیر متمرکز گردید. مثلاً درحالی‌که اشرف کوتوال گلخندان مقاومت سختی کرد، کیا علی قلعه دار فیروزکوه دچار تردید شد و به قورچی اسماعیل پیغام داد که سه روز به وی مهلت دهند. سپس با بزرگان مشورت کرد که آنها رأی به مقاومت دادند که واضح بود او بهانه‌ای برای تسلیم می‌جست (جهانگشای خاقان، ۲۰۰). ساکنان قلعه مقاومت زیادی کردند. حسن بیگ روملو از دفاع سرسختانه رستم‌داریان در قلعه فیروزکوه یاد کرده است (روملو، همان، ج ۲/ ۹۹۵) هرچند تعداد تلفات قزلباشان نیز زیاد بود (جهانگشای خاقان، ۲۰۲) تا اینکه بعد از ده روز یکی از برج‌های قلعه فرو ریخت و محمود بیگ قاجار خود را به برج رساند و قلعه در آستانه سقوط قرار گرفت و فتح شد. برخلاف دیگران امیر علی کیا تسلیم شد و با وساطت نجم بیگ از مرگ رهایی یافت (جهانگشای خاقان، ۲۰۳). از اقدامات و حرکت‌های کیا علی واضح بود که او به‌نوعی با قزلباشان مناسباتی مخفیانه برای تسلیم قلعه برقرار کرده‌است. تعداد زیادی از ساکنان قلعه فیروزکوه به قتل رسیدند، و به آنان همان رفت که بر قلعه گلخندان گذشت و با خاک یکسان شد. امینی هروی می‌نویسد که این قلعه و قلعه گلخندان در نهب مال و اسر و اهل و عیال و قتال رجال با هم توأمان شدند (امنی هروی، ۲۲۲). پس از آن به قلعه استا که مقر حسین کیا بود حرکت کردند. مؤلف جهانگشای خاقان اظهار کرده‌است که حسین کیا خود را صاحب قران پادشاهان می‌شمرد و قفس آهنین ساخته بود که هر یک از سلاطین را در میدان جنگ به اسارت در آورد در آن قفس محبوس نماید و آن قفس محبوس خود وی شد (جهانگشای خاقان، ۲۰۵). احتمالاً این مورد در توجیه رفتار حبس و قتل او که در قفس و شکنجه‌هایی که اسماعیل و قزلباشان بر وی روا داشتند، ساخته‌اند. تعداد اطرافیان و سپاهیان حسین کیا را ۱۲ هزار نفر که به نظر اغراق‌آمیز است. حسین کیا برای مقابله با حمله قزلباشان از قلعه فرود آمد و در حوالی آن کمین کرد. نبردهای در اطراف قلعه میان حسین کیا و متحدش مراد بیگ جهان‌شاهی و قزلباشان صورت گرفت تا اینکه حسین کیا مجبور به قلعه داری شد و از آنجایی که قلعه استا

به نسبت قلاع پیشین صعب‌العبور و مستحکم‌تر بود، تصرف آن به سهولت امکان نداشت تا اینکه پس از یک‌ماه فردی بنام شاه ملک از خویشان حسین‌کیا خائنه و مخفیانه از قلعه بیرون آمد و پیشنهاد داد که مسیر رودخانه را تغییر دهند که آب از دسترس اهالی خارج گردد. بدین‌سان رودخانه حبله رود را از مسیر منحرف کردند (جهانگشای خاقان، ۲۰۸؛ خورشاه بن قباد الحسینی، ۲۵). از این بابت قلعه از دو جهت هم از نظر نقش حفاظتی و هم از نظر تأمین آب آسیب‌پذیر شد. امینی هروی با تحریف و القاء توجیه‌گونه نوشته‌است که برادر شاه‌اسماعیل بنام سید محمود میرزا در قلعه استا بر اثر تیری از قلعه به قتل رسید (امینی هروی، ۲۲۹)؛ این مطلب تنها از سوی وی مطرح شده‌است و احتمالاً با نام محمود بیگ قاجار که در قلعه فیروز کوه از وی یاد شده، خلط گردیده‌است. به هرحال، برادری یا عضوی از اعضای خاندان صفوی همراه اسماعیل نه در این نبرد و نه در هیچ نبرد دیگری حضور نداشته‌اند. همچنین محمود میرزا سال‌ها پیش در عصر سلطان یعقوب در گذشته‌است. به هرحال قزلباشان به قلعه دست یافتند و به تعبیر مولف جهانگشای خاقان غازیان به قتل مردم قلعه مشغول شدند و کشتار و قساوت به تعبیر امینی هروی به حدی رسید که چهره مریخ از عکس آن برافروخت (جهانگشای خاقان، ۲۰۹؛ امینی هروی ۲۲۹) و غنایم زیاد و بی‌شماری به‌دست غازیان افتاد (همانجاها).

حسین‌کیا و مراد بیگ و سایلمش اسیر شدند ۱۰ هزار کس به قتل رسیدند و جز تعدادی از اهل قلم و تعدادی که شفاعت شامل آنها شد، کسی جان سالم به در نبرد. مراد بیگ و سایلمش را غازیان به سیخ کشیدند و کباب کردند (جهانگشای خاقان، ۲۰۹؛ ۳۹۸) و بی‌شک غازیان آنها را خوردند. در این میان یوسف جمالی و حبیبی به یک نکته جدید و جالبی دست یافته‌اند و آنکه در یکی از نسخ خطی لب‌التواریخ مطالبی افزون بر نسخ موجود و چاپ‌شده در ایران که گویا در عصر شاه تهماسب بعضی از مطالب شنیعی که حضرت شاه‌بابا (اسماعیل) و قزلباشان مرتکب شده‌اند، را حذف کرده‌اند. در نسخه خطی مورد اشاره این دو محقق چنین آمده‌است که: یحیی قزوینی اضافه می‌کند: «حکم شد که غازیان عظام هرکس که از جمله معتقدان است، به‌قدر نصیب لقمه‌ای از آن کباب میل کند. آن گروه دیوسار آدم‌خوار هجوم کرده او را چنان خوردند که نه از گوشت اثر

ماند و نه از استخوان. مؤلف این مختصر در این سفر در رکاب ظفر... انتساب بوده و مشاهده این وقایع می‌نموده» (یوسف جمالی و حبیبی ۱۳۹۰: ۱۶۶۱۶۷). خورشاه معروف نیز که از منابع نزدیک به واقعه بود نقل قولی شبیه به آن دارد که احتمال قریب به یقین از لب التواریخ است. او نیز می‌نویسد: «مراد بیگ ترکمان را بر چوبی بسته به آتش کباب ساختند و حکم شد که غازیان عظام هرکس از جمله معتقدان است به قدر نصیب لقمه‌ای از آن کباب میل کند و آن گروه دیو سار آدم‌خوار هجوم کرده و آن را چنان خوردند که نه گوشت از آن ماند و نه استخوان» (خورشاه، ۱۳۷۹: ۲۶). او در ادامه نوشته‌است که اما حسین کیا چلاوی را در قفس به انواع عقوبت گرفتار ساختند و تا اینکه او خود را زخمی ساخت و در گذشت و جنازه او را به اصفهان بردند با جنازه محمد کره‌ی ابرقویی طعمه آتش ساختند (اغلب منابع صفوی) تا خلائق بدانند که خدایان جدیدی با سیخ و آتش از راه رسیده‌اند.

ناگفته نماند که یکی از منابع محلی مازندران یعنی تاریخ خاندان مرعشی از میر تیمور مرعشی روایت متفاوت‌تری از منابع صفوی از نبرد حسین کیا و شاه اسماعیل ارائه کرده‌است که بیشتر بر هواخواهی خاندانی‌اش از صفویان تأکید نموده‌است که اشاره به آن در این موضع ضروری می‌باشد، چرا که مملو از اغلاط حداقل در مورد نبرد حسین کیا و شاه اسماعیل است. میر تیمور مرعشی بر نقش پراهمیت میر شمس‌الدین مرعشی در این نبرد تأکید دارد، در حالیکه منابع صفوی به نقش و نام وی در نبردهای مذکور اشاره‌ای نکرده‌اند. او حتی میر شمس‌الدین را عامل اصلی تسلیم حسین کیا نوشته‌است، لذا نوشته وی بیشتر گویا روایتی شفاهی و افواهی از نبرد است که در صدق نشان دادن نقش خاندان مرعشی در سقوط حسین کیا و اظهار قدمت وفاداری به صفویان است. اغلاط فاحشی در نوشته او وجود دارد از جمله طول محاصره قلاع حسین کیا را دو سال نوشته‌است و از نیروی سه‌هزار نفری شمس‌الدین در همکاری با قزلباشان یاد می‌کند که چندان درست نیست و جالب است که سال مرگ شمس‌الدین را همان سال ۹۰۹ نوشته‌است که در مجموع مطالب چندان هماهنگ و مطابق نیستند. مخصوصاً نبرد با حسین کیا چلاوی را قبل از نبرد با سلطان مراد آق‌قویونلو دانسته‌است (همان، ۱۳۶۷: ۶۳۶۷). به نظر می‌رسد که حضور و نقش میر شمس‌الدین در نبردها

بیشتر ساختگی و جعلی است و مولف خواسته تا قدمت خدمت‌خاندان خود را به صفویان بیان کند. لذا چون مرگ شمس‌الدین در همان سال نبردها رخ نموده‌است وی مجبور شده‌است تا حوادث را دو سال به عقب بکشد تا حضور شمس‌الدین را واقعی نشان دهد، از این رو زمان نبرد با حسین‌کیا چلاوی را قبل از جنگ المه قولاغی با سلطان مراد آورده است.

چرایی عدم توفیق حسین‌کیا چلاوی در مصاف با قزلباشان

در وهله اول باید خاطر نشان کرد که حسین‌کیا چلاوی فردی فعال و تا حدی ماجراجو، اهل ریسک و درصدد توسعه‌طلبی بود، اما فعالیت‌های او گاهی پراکنده و غیر متمرکز بود. او گویا برنامه‌ریزی بلند مدت و چشم‌انداز وسیعی نداشت. مثلاً او در اواخر دوره آق‌قویونلوها در صدد توسعه‌طلبی بود اما نتوانست خلأ ناشی از انحطاط و سقوط آق‌قویونلوها به سرعت پر نماید. از طرفی در قبال وضعیت پیش‌آمده یعنی ظهور شاه‌اسماعیل و قزلباشان بسیار با تأنی و کندی واکنش نشان داد. به‌طور مثال او حداقل آنکه وقتی توسعه روز افزون قدرت جدید را ملاحظه کرد باید تا حدی درک سیاسی و نظامی داشت که این نیروی جدید نسبتی با قدرت ترکمانان آق‌قویونلو ندارد، چنانچه ترکمانان از میان برداشته شوند، او نیز قادر به پایداری نخواهد بود. لذا اولین چاره کار حفظ بقای آق‌قویونلوها و کمک‌رسانی به سلطان مراد در برابر شاه‌اسماعیل بود. در حالیکه سلطان مراد به شدت دچار اختلال امر و کاهش سپاهیان شده بود و او می‌توانست در همان شرایط بهترین و بیشترین کمک را به سلطان مراد برساند، در حالیکه نظاره‌گر شکست و فرار، سلطان مراد ماند. بنابر این حسین‌کیا چلاوی با غیبت طولانی در حوادث اخیر حکومت آق‌قویونلوها عملاً آب در آسیاب شاه‌اسماعیل و قزلباشان ریخت. در همان نبرد المه قولاغی میان شاه‌اسماعیل و سلطان مراد، حتی در مراحل نخستین موفقیت و غلبه از آن سلطان مراد بود و حال چنانچه با آن وضعیت حسین‌کیا چلاوی به سلطان مراد یاری می‌رساند، احتمال قریب به یقین صحنه حوادث و وقایع به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد. این از کم‌درایتی حسین‌کیا چلاوی بود که چنان سهل‌انگاری نمود که قزلباشان به شهر ری رسیدند و حال وی باید با سنجیدگی در قبال قزلباشان رفتار می‌کرد، اما در کمال خامی بدون تدارک کافی و ایجاد یک اتحادیه وارد نبرد با آنها شد. گاهی حسین‌کیا شیوه و رفتاری متناقض

داشت چراکه وی در حالت نسبتاً عادی با حاکمیت مرکزی آق قوینلوها سر ناسازگاری داشت که حداقل به دو مورد آن در صفحات پیش اشاره شد، اما در حین انحطاط و انقراض آنها به‌عنوان یک مدعی پیشین در صدد تصاحب قلمرو آنها بر نیامد، به‌گونه‌ای که قزلباشان به همسایه وی شدند و تا حدی او را در احاطه در آوردند. با این حال در حین انحطاط نهایی و انقراض آنها در جایگاه یک نظاره‌گر ایستاد و اقدامی انجام نداد و حمله وی به الیاس بیگ ایغوت اوغلی بسیار دیرتر از آن بود که توفیقی از آن حاصل آید. مشکل دیگر حسین کیا چلاوی آن بود که به‌شدت حاکمی محلی‌گرا و منطقه‌ای بود و احتمالاً به‌سختی در صدد فکر توسعه‌طلبی در مناطق دور می‌افتاد.

موضوع مهم دیگر آنکه حسین کیا چلاوی نتوانست اتحادیه‌ای از حاکمان محلی حوالی قلمرو خود را که هنوز به تصرف قزلباشان در نیامده بودند ایجاد کند. او نه‌تنها قادر به سامان‌دهی اتحادیه علیه قزلباشان نشد بلکه دچار اختلاف درون‌خاندانی و درون قلمرویی گردید. از جمله اختلاف و درگیری با افراسیاب چلاوی و سهراب کیا چلاوی حاکمان سمنان بود که آنها نیز به شاه‌اسماعیل پیوستند. از طرفی در همان ایام محمد حسین میرزا فرزند سلطان حسین بایقرا حاکم استرآباد فرصت را منتعم شمرد تا منطقه سمنان را از تصرف حسین کیا چلاوی بیرون آورد و موفقیت‌هایی به‌دست‌آورد که امیر افراسیاب چلاوی حمله را به اطلاع حسین کیا چلاوی رساند. میرزای تیموری علی‌الظاهر به حمایت از اسماعیل و قزلباشان دلگرم بود. اما حسین کیا وی با سپاهیان خود که با نیروهایی از آق قوینلوها تقویت می‌شدند با یک حمله سریع، سپاه او را شکست داد و محمد حسین میرزا با نهایت حسرت عقب‌نشینی کرد و پس از قتل حسین کیا چلاوی به اسماعیل پیوست (جهانگشای خاقان، همان، ۱۹۷؛ روملو، ج ۲/ ۹۹۳). این موارد نشان از آن داشت که مشکلات امیر حسین را احاطه کرده‌بودند. اما مهم‌ترین خطا تاکتیکی و نظامی حسین کیا در قبال حمله قزلباشان در آن بود که وی دچار اختلال در نحوه مقابله گردید و آنکه وی نیروهای خود را بسان نبردهای معمول نظامی در موضعی واحد متمرکز نکرد تا مصافی تمام‌عیار را به انجام رساند بلکه برعکس با پراکنده‌سازی و قلعه‌داری قدرت نظامی خود را به تحلیل برد. شاید او تصور می‌کرد که با طولانی شدند محاصره و بدی آب و هوا، محاصره‌کنندگان دست از حصارداری بردارند و عقب‌نشینی نمایند.

صرفاً این یک اشتباه بود چرا که شاه‌اسماعیل وقزلباشان مزاحم خاصی نداشتند که در آن حوالی برای رفع محاصره آنها تحت فشار قرار دهد تا دست از محاصره بردارند. او بدون آنکه حداقل یکبار بخت خود را با حمله‌ای تمام‌عیار بیازماید بیشتر به قلعه داری روی آورد که همان ضعف او را بر ملا می‌کرد. تکیه بیش از حد او بر قلعه داری باعث پراکندگی نیروها و همچنین تصمیم‌سازی غیر متمرکز گردید به‌گونه‌ای که هماهنگی چندانی میان فرماندهان و قلعه داران او نبود و هر کس بر اساس موقعیت خود تصمیم می‌گرفت چرا که ستاد فرماندهی عالی و مرکزی وجود نداشت که این شیوه بزرگ‌ترین آسیب را متوجه او، فرماندهان و سپاهیان و مردم قلمرو وی کرد. به‌طور مثال، درحالی‌که کیا اشرف کوتوال گلخندان مقاومت سختی کرد (جهانگشای خاقان، ۱۹۷۱۹۹). کیا علی قلعه دار فیروز کوه دچار تزلزل و تردید گردید در صدد مماشات و مذاکره مخفیانه و نهایت تسلیم برآمد (جهانگشای خاقان، ۲۰۰، ۲۰۳، امینی هروی، ۲۲۲). در واقع اختلافات داخلی میان اعضای خاندان چلاوی، باعث واگذاری قلعه فیروز کوه شد. از آن جمله امیر علی کیا تا جایی پیش رفت که که به وی وعده‌ها دادند و مورد تفقد نیز قرار گرفت (امینی، همان، ۲۲۳). از طرفی اعتماد بیش از حد به قلعه داری در مناطق کوهستانی صعب‌العبور (امینی هروی، همان، ۲۲۵)، او را از اقدامات مؤثرتر دیگری بازداشت.

حسین‌کیا چلاوی، مردی شجاع اما صاحب‌رأی و تدبیر نبود. او باید با تمرکز و بدور از پراکنده‌کاری در همان قلعه گلخندان و حتی خارج از قلعه با تمام قوا دست به مقابله می‌زد که در آن صورت اسماعیل وقزلباشان کاری ازپیش نمی‌بردند. رفتار و سیاست نظامی او در راستای تضعیف نیروهای خود و تقویت نیروهای مقابل بود. او نتوانست از حمایت همه‌جانبه مردم مناطق علیه قزلباشان بهره‌ای ببرد، از طرفی قزلباشان هم چندان مقتدر و شجاع نبودند و تاکنون با دشمنی جدی مصاف نداده بودند، لذا چنانچه حسین‌کیا با تمام قوا مقابله می‌کرد کار بر شاه‌اسماعیل وقزلباشان بسیار سخت می‌گردید. در خصوص نبردها نکته مهم کشتار وحشیانه ساکنان منطقه و از جمله ساکنان قلاع گلخندان، فیروز کوه و استا بود. در نهایت چند نکته در باره شخصیت حسین‌کیا قابل‌ذکر است؛ اول آنکه وی مردی شجاع، جسور، دلیر، اهل ریسک و خطر بود و به تعبیر مورخان صفوی

در نبرد رستم دستان و سام نریمان بود و رستم و اسفندیار را از پیشکاران خود می‌شمرد (جنابدی، ۱۷۶)؛ دوم آنکه او فردی مردمدار بود و موردحمایت مردم منطقه بود. عصبانیت منابع صفوی که با شدت و بغض خاصی از مازندارنی‌ها، رستم‌داریان و مردمان حسین کیا یاد می‌کنند مؤید آن است و می‌توان گفت او تا حد زیادی محبوب بود و رستم‌داریان به پشتیبانی وی دلگرم بودند. جهانگشای خاقان به تصمیم مردم برای مقاومت اشاره می‌کند که حاکی از آن است مردم منطقه از استیلای اسماعیل و قزلباشان ناخرسند و پشتیبان حسین کیا چلاوی بودند (جهانگشای خاقان، ۲۰۰۲: ۲۰۲). قلمرو حسین کیا چلاوی خالی از امنیت و رفاهیت نبود (خورشاه بن قباد الحسینی، ۲۷). مورخان صفوی علی‌رغم دشمنی با وی، مورد خاصی دال بر ظلم و تعدی از وی گزارش نکرده‌اند، امینی هروی از مورخان هواخواه شاه‌اسماعیل، موردی جزء نقل شکار فراوان از حسین کیا نیاورده است که بر فرض صحت، نشان از آن دارد که او دستاویز بیشتری از آن برای اتهام‌زنی نداشته است (امینی هروی، ۲۲۴۲۲۵).

نتایج پژوهش

در طی شکست حاکمیت آق‌قویونلو و استیلای قزلباشان، مدعیان متعدد دیگری وارد عرصه رقابت سیاسی و نظامی شدند که هر کدام بنا بر وسع و توان خود در صدد بهره‌جویی از وضعیت موجود بر آمدند. یکی از عمده‌ترین مدعیان حسین کیا چلاوی در منطقه شرقی عراق عجم و نواحی مازندران بود که نقش فعالی در اواخر عصر آشوب‌زده آق‌قویونلوها و اوایل تشکیل حکومت صفوی بر عهده گرفت. حسین کیا چلاوی از سرسخت‌ترین مدعیان و مخالفان قزلباش و حاکمیت صفوی بود که قدرت آنها را در مناطقی به چالش کشاند و حمله سریع و توأم با خشونت قزلباشان علیه او حاکی از آن داشت که از ناحیه وی احساس خطر خاصی می‌کردند و اینکه او نیز به‌هیچ‌وجه حاضر به مصالحه نبود نشان از آن داشت که حسین کیا چلاوی برای مخالفت با قزلباشان و استیلای آنها دلایل خاص فکری، سیاسی و نظامی داشت که تا آخر و تا پای جان ایستاد و گویا شاه‌اسماعیل و قزلباشان نیز در وی اقتدار و مقبولیتی می‌دیدند که به او و ساکنان قلمروش هیچ رحم و مروتی جز کشتار از خود نشان ندادند.

با این‌همه حسین‌کیا چلاوی علی‌رغم رشادت و پایداری نظامی، مرتکب اشتباهات سیاسی و نظامی گردید و نتوانست مخالفت گسترده با استیلای قزلباشان را سامان دهد. در نهایت بر خلاف کورفرهای حسین‌کیا چلاوی به دلایل متعددی نتوانست در برابر قزلباشان توفیقی حاصل کند. تاریخ‌نگاران صفوی نیز در ابتدا تا حدی مفصل به توجیه فروگیری وی پرداختند، اما به مرور زمان با تثبیت حاکمیت صفوی، حسین‌کیا چلاوی به حاشیه رانده شد و گویا عمدی در کار بود تا وی به دست فراموشی سپرده شود تا با عدم طرح مذهب او، صفویان را به‌عنوان تنها مدعیان و حامیان تشیع مطرح نمایند.

فهرست منابع و مطالعات

- اسکندر بیگ منشی. (۱۳۷۷)، عالم‌آرای عباسی، ج ۱، به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.
- امینی هروی، امیر صدرالدین. (۱۳۸۳)، فتوحات شاهی، تصحیح و توضیح دکتر محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- اولیاءالله آملی (۱۳۴۸)، تاریخ رویان، بکوشش منوچهر ستوده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- بوداق منشی قزوینی، (۱۳۷۸) جواهر الاخبار، مقدمه و تصحیح محسن بهرام نژاد، تهران: میراث نشر مکتوب.
- جنابدی، میرزا بیگ. (۱۳۷۸)، روضه‌الصفویه، بکوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: انتشارات موقوفات افشار.
- جهانگشای خاقان، (۱۳۶۴). مقدمه دکتر الله دتا مضطر. اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- خواند میر. (۱۳۶۲)، تاریخ حبیب‌السیر، زیر نظر دکتر دبیرسیاقی، تهران: کتاب‌فروشی خیام.
- خورشاه بن قباد الحسینی (۱۳۷۹) تاریخ ایلچی نظام شاه، بکوشش محمد رضا نصیری، تهران: انتشارات انجمن آثار مفاخر فرهنگی.
- روزبهان خنجی، فضل‌الله (۱۳۸۲)، تاریخ عالم‌آرای امینی، تصحیح محمد اکبر عشیق، تهران: مرکز میراث نشر مکتوب.
- روملو، حسن بیگ (۱۳۸۴) احسن‌التواریخ، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: انتشارات اساطیر.

- سرور، غلام (۱۳۷۴)، تاریخ شاه اسماعیل، ترجمه آرام و غفاری، تهران: نشر مرکز دانشگاهی.
- سیوری، راجر. (۱۳۶۳). ایران عصر صفوی، ترجمه احمد صبا، تهران: کتاب تهران.
- رویمر، هانس روبروت (۱۳۸۵) ایران در راه عصر جدیدی، ترجمه آذر آهنچی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران
- سیفی قزوینی (۱۳۶۳) لب التواریخ، تهران: دنیای کتاب.
- شاملو، ولی قلی (۱۳۷۱)، قصص الخاقانی، ج ۱، به تصحیح حسن سادات ناصری. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- شامی، نظام الدین (۱۳۶۳) ظفرنامه، با مقدمه و کوشش پناهی سمنانی، تهران: انتشارات بامداد.
- غفاری قزوینی، قاضی احمد، (۱۳۴۳) تاریخ جهان آرا، تهران: کتابفروشی حافظ، تهران.
- قمی، قاضی احمد، (۱۳۵۹) خلاصه التواریخ، تصحیح دکتر احسان اشراقی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- لاهیجی، علی بن شمس‌الدین (۱۳۵۲)، تاریخ خانی، به تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- مرعشی، میر سید ظهیرالدین (۱۳۶۸) تاریخ طبرستان و رویان و مازندان، با مقدمه محمد جواد مشکور، بکوشش محمد حسین تسیحی، تهران: انتشارات شرق.
- مرعشی، میر تیمور (۱۳۵۶)، تاریخ خاندان مرعشی مازندران، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ملاشبخلی گیلانی (۱۳۵۲) تاریخ مازندران، بکوشش منوچهر ستوده تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- میر جعفری، حسین (۱۳۸۳) «حمله تیمور به مازندران و عوامل سقوط مرعشیان»، مجله مطالعات و پژوهش‌های دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، علمی-پژوهشی، شماره ۳۶۳۷، صص ۱۷۳۶.
- نصیری، محمد رضا، مهدی فیضی (۱۳۹۲) «کیایان چلاویو و گسترش قلمرو حکومتی آنان در دوره صفوی»، پژوهش‌نامه تاریخ‌های محلی ایران، دو فصلنامه، سال اول، شماره سوم، پاییز و زمستان، صص ۲۱۳۳.
- یوسف جمالی، محمدکریم؛ علی اصغر حبیبی نوده (۱۳۹۰) «ناهمخوانی رفتارهای شاه اسماعیل اول با مذهب تشیع در حوادث قلعه استای مازندران»، علمی پژوهشی، پژوهش‌نامه تاریخ، دوره ۷، شماره ۲۵، زمستان، صفحه ۱۱۶.